

## مرامنامه مجامع اسلامی ایرانیان

ما با باور به دین اسلام و در پرتو پنج اصل توحید، نبوت (بعثت)، امامت، عدالت و معاد به موازنه‌ای معتقدیم که اصل راهنمای ما در تشخیص و تعریف هدفها یعنی اصول آزادی، استقلال و رشد می‌باشد. این اصل راهنما موازنه منفی (عدمی) است که در وجوه مختلف اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، بدون الویت قائل شدن برای این یا آن وجه، بشرح زیر تعریف می‌کنیم:

### توحید:

توحید بیرون رفتن از توازن قواست. این اصل، اصل‌الاصول است و چهار اصل دیگر تنظیم کننده حرکت از توازن قوا به موازنه عدمی و قرار گرفتن در صراط مستقیم هدایت خدایی هستند. همانطور که توحید بیانگر اصلهای دیگر است، در هر پنج اصل، باید اصول دیگر را جست. برای مثال، بعثت دائمی که به معنای بیرون رفتن از بنیاد، به حرکت و تولد دائمی است، بدون توحید و امامت و عدالت و معاد، نه واقع می‌شود و نه جهت رشد را پیدا می‌کند.

توحید بمثابة انقلاب بزرگ ذهنی و بزرگ‌ترین انقلاب در فکر و ذهن انسان، مبارزه با خداهای و خداتراشیهها به قصد تحول جامعه در جهت جامعه برین توحیدی است. بدینسان توحید عبارت می‌شود از:

1- مبارزه با اصل چندگانگی خدا و مظاهر خدایان، نمایندگان تمایز و تشخیص طلبی های نژادی، قومی، قبیله‌ای، عشیره‌ای و خانوادگی و...

2- مبارزه با نمودهای سیاسی، اجتماعی ثنویت و تثلیث به عنوان پایه و تکیه‌گاه تراکم قدرت در يك یا چند کانون و مباحثه با صاحبان اینگونه مرامها.

3- مبارزه با کیش شخصیت به عنوان تراکم قدرت در يك کانون و رساندن انسان به مقام خودکامگی.

4- مبارزه با شرك به عنوان نمایندگی گرفتن از خدا یا مطلق‌العنان شمردن خدا و شرکت در خودکامگی با خدا یا خود و یا دیگری را مطلق کردن.

5- پاک کردن تعریف و منزه کردن مفهوم یکتاپرستی، مبارزه با مفهوم خدای یکتا به عنوان مجموعه‌ای از عدل و ستم، علم و جهل، خدای مطلق العنان یا خدای ناظر و بیطرف و

تماشاچی و خنثی. در يك کلام، توحید آزادی انسان از تمامی قید و بندهای ذهنی و عینی، تمیز و تمایز طلبی هاست.

در وجه خاص سیاسی، توحید بنیادی است که بدون آن، دموکراسی برقرار شدنی نیست و زمان آن فرا رسیده است که توحید اساس دموکراسی بگردد. توضیح آنکه نه تنها در اصولی که دموکراسی بر آنها استوار می‌شود (مثل آزادی و استقلال و رشد و برابری و شورا) توحید باید اصل باشد، بلکه در اصلاح روابط اجتماعی در درون و روابط با کشورهای دیگر نیز، باید اصل واقع شود.

### **بعثت:**

بعثت، نوسازی حیات و لازمه این امر، رشد پیوسته و اصلاح و تکمیل مستمر ساختهای اجتماعی است. پیامبری، به معنای رها کردن جامعه‌های انسانی از قید گذشته و به حرکت درآوردن آنها به سوی کمال آزادی است. انکار کردن گذشته نیست، ماندن در گذشته نیز نیست، فعال کردن گذشته و گذار دائمی از نقص به کمال دانش و بینش و از جبر به آزادی است. برای این حرکت پیوسته، عرضه نظامی بر اساس توحید لازم است و بعثت بازگشت به توحید و قیام و حرکت دائمی به رشد است. پیامبری، عرضه کتاب، یعنی اندیشه و روش راهنما بر وفق اصل توحید است.

### **امامت:**

به معنای قبول این واقعیت است که هر موجودی دارای قوه رهبری است. از آنجا که تمامی انسانها مسئولاند، بنابراین در رهبری جامعه، اصل بر شورا و مشارکت و خود جوشی است و نه استبداد و اطاعت. و حق اختلاف، از حقوق حقه انسانهاست که بدون آن، حرکت توحیدی ممکن نمی‌شود، معنای بدون ابهام دو اصل مشارکت و شورا، اینست که صاحبان تمامی مرامها و ادیان نیز از حق مشارکت در اداره جامعه و شرکت در شورا، بطور برابر برخوردارند .

### **عدالت:**

عدالت میزان است. روشها و اخلاق سیاسی‌ای است که بیان موازنه عدمی می‌باشد. بطور واضح، برابری طلبی در حقوق انسان و تمایل به برابری در استفاده از امکانات مادی و معنوی و اساس قرار دادن مسابقه در علم و تقوا و دیگر ارزشها است. چه، پذیرفتن این مسابقه برابریها در گذران مادی و مشارکت در اداره جامعه را بیشتر می‌کند، به رشد جامعه‌ها شتاب می‌بخشد. عدالت اصل قرار دادن تدبیر و رها کردن طرز فکرها از عناصر

ناسالم، از جمله، "تقدم تقدیر بر تدبیر" است. انسان را عامل تغییر سرنوشت خویش شناختن و بدو اعتماد کردن است. عدالت پذیرفتن تمامی حقوق بشر و گسترش این حقوق و کوشش برای واقعیت خارجی بخشیدن به این حقوق است. عدالت گسترش آزادیها است و بنابراین، عدالت، سیاست، را اخلاق دانستن و رها کردن جامعه‌ها از سیاست به معنای برآوردن توقعات قدرت است. سیاست، "هدف وسیله را توجیه می‌کند" نیست. بلکه مجموع تدابیری است که با عملی شدنشان، در روابط فرد با فرد، در رابطه گروه‌های اجتماعی با هم و در رابطه جامعه ملی با جامعه‌های دیگر، محلی برای "هدف وسیله را توجیه می‌کند" نماند.

## معاد:

معاد باور به هدفداری هستی است؛ هستی را هدفی است (توحید) که رسیدن بدان فقط با رهبری بر اساس عدالت امکان‌پذیر است. بنابراین اصل، سلسله هدف‌های نزدیک و دور، باید یکدیگر را ایجاب کنند. آن سان که در حرکت پیوسته رشد، جامعه با روابط و ذهنیاتی که بیانگر ویرانی و مرگ هستند، وداع گوید. معاد اساس قرار دادن هستی در آزادی و رشد، بجای مرگ در جبر و تخریب است. معاد، تجلی گاه توحید است. در معاد هیچکس را بر دیگری حق تصمیم و اجرای تصمیم نیست، پس تجلی گاه زندگی رها از جبرها و سرانجام بعثت دائمی و حرکت رشد است. پس این با سازمان دادن به زندگی و بهتر کردن چندی و چونی آنست که می‌توان به این هدف عالی رسید.

ضرورت مرام کردن این پنج اصل و بدست دادن تعریف‌های روشن از آنها، از تجربه انقلاب ایران است. در این انقلاب ملاحظه شد که تا کجا نگاه داشتن اصطلاحها و تغییر محتوای آنها، می‌تواند در منحرف کردن جامعه از راه چگونه زیستن به راه چگونه مردن مؤثر باشد. و چون این اصول در بعد زندگی اجتماعی، بیانگر موازنه منفی یا عدمی هستند و این موازنه است که بطور مشخص اصل راهنما قرار می‌گیرد، به تعریف این موازنه می‌پردازیم:

## موازنه منفی یا عدمی :

موازنه عدمی رابطه بدون زور است. پس اگر میان انسان با انسان و انسان با طبیعت (مکان و زمان) و انسان با خودش و انسان با خدا موازنه زور و قدرت برقرار نباشد، این موازنه، موازنه عدمی است. در این موازنه جایی برای هیچگونه تقابلی کاهنده و مخرب نیست. اصول اسلام ترجمان این موازنه هستند و دو اصل امامت و عدالت صورت عملی اصول دیگر و بیان موازنه منفی در روابط اجتماعی و رابطه انسان با طبیعت (مکان و زمان) و خدا هستند. در این موازنه چون تقابل کاهنده وجود ندارد، نتیجه قوا همواره از نیروهایی که با یکدیگر توحید می‌جویند بزرگتر است و اگر موازنه کاملاً عدمی باشد، نتیجه قوا به بینهایت میل می‌کند.

## وجوه مختلف در موازنه عدمی:

### 1 - وجه سیاسی:

از راه تخلیف هر کس بر خود و دیگری در حد استعداد و توانایی حق امامت دارد. بنا بر قاعده تخلیف، انسان در آنچه به خدا تعلق دارد، جانشین خدا می‌شود. به عنوان خلیفه، همه انسانها نسل بعد از نسل، امانتدار زمین و فضا و منابع موجود در آنها می‌گردند و به حکم این امانتداری، مسئولیت هانیز از آن همه است. هر انسانی حق و وظیفه دارد در مسئولیت اداره امور و همه امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی شرکت کند. این مسئولیت نه قابل سلب و نه معامله و نه قابل بخشش است، کسی نمی‌تواند از آزادی و مسئولیت خویش صرف نظر کند، چراکه با این عمل از رابطه با خدا، از توازن عدمی بیرون می‌رود. از این رو است که ولایت با جمهور مردم است. بنابراین در تصمیم‌گیری در هر امر جمعی، شورا، شورایی عمومی که با انتخاب آزاد تشکیل گردد لازم است. انسان در اندیشه و کار نماینده و خلیفه خداست، در اسلام و با تکیه بر موازنه منفی انسان تولدی نو می‌یابد. انسانی که استعدادها و نیروها را در ساختن بکار می‌برد، انسانی که با جهاد اکبر و جهاد افضل و ارزیابی و انتقاد، خود را از حصار مطلق‌هایی که بر پایه زور بنا گشته و سر به آسمان کشیده‌اند، آزاد می‌کند و به مثابه خلیفه الله، از خدا می‌خواهد که امام متقین باشد و با کار و تلاش می‌شود.

این برداشت از انسان در رسالت او به عنوان امام، محتاج تأسیس سیاسی دیگری است. محتاج تأسیسی است که نه بر پایه زور بنا شده باشد و نه بیانگر مناسبات و تناسبات قدرت باشد و این همان امامت در خط عدالت است که باید اصولی شمردنشان که توحید را در عمل می‌نمایند. و چون اسطوره پرستی از مظاهر شرک است و خلاف توحید و با توجه به اصیل بودن انسان، انسانی نسبی، فعال و خلاق، سازمان و تأسیس سیاسی در خدمت انسان است و نه به عکس.

### 2- وجه اقتصادی:

باید کانونهای تراکمی قدرت را که به کانونهای قدرت در جهان متصل‌اند، از میان برداشت و مانع از آن شد که جامعه در نظام سلطه گر جهانی ادغام گردد. این ادغام نشدن شامل تمامی جنبه هاست یعنی باید از اسارت نظام ارزشی حاکم بر تولید و مصرف و نظام ارزشی حاکم بر فعالیت‌های سیاسی - اقتصادی که بر موازنه مثبت استوارند، بدر آمد و در نوع تولید و مصرف، روابط از نظر سیاسی - اقتصادی که بر موازنه مثبت استوارند، بدر آمد و در نوع تولید و مصرف، روابط از نظر سیاسی - اقتصادی، با بقیه جهان بر خط موازنه عدمی عمل کرد و در توزیع عادلانه ثروتهای ملی کوشا بود و اساس برنامه های اقتصادی، برنامه هایی باشند که موجب باروری استعدادهای انسانی و طبیعی گردند.

تمامی سازماندهی اقتصادی باید يك هدف داشته باشد و آن فراهم آوردن امکانات تحقق مالکیت انسان بر کار خویش و اعمال این حق و رشد انسان است.

### 3 - وجه اجتماعی:

در موازنه منفی، انسانها فقط از طریق خدا با یکدیگر رابطه می‌جویند و در این رابطه توازن قوا هیچ جا و مکانی ندارد. وقتی انسانها بر پایه موازنه منفی یعنی از طریق خدا با یکدیگر رابطه می‌جویند، برادر یکدیگر، یار یکدیگر، ولی یکدیگر، دوست یکدیگر و آئینه یکدیگر می‌گردند. جامعه جلوه گاه همان توحید کامل و بی نقص می‌شود که در معاد، استقرار قطعی خواهد یافت. برای آنکه زور در میان نیاید، در روابط اجتماعی نباید هیچ جمععی اربابی و سلطه بر جمعهای دیگر را مقصود خویش سازد. (عدم هژمونی)

#### 4 - وجه فرهنگی:

دین بیانگر سه وجه دیگر است. همه زور گویی‌ها صورت عقیدتی به خود می‌گیرند. به بیان دیگر، دین بیان است. اگر مایه و پایه همه روابط، زور باشد، این زور در انواع دینها بیان می‌شود. بدین خاطر، آزادی انسان در گرو آزادی وی از سلطه فکری خود و دیگران است. در حقیقت اگر قرار باشد هرکس بخواهد دیگران را به پیروی از طرز فکر خویش مجبور سازد، همین هم که مانده از جهان و مردمان آن برجا نخواهد ماند. از این رو در باور به دین، زور نباید بکار برود و در عمل به آن، اصل عدم زور باید رعایت شود. لذا به خدمت در آوردن و ابزار قدرت کردن و یا به عبارت دیگر رسمی کردن دین و مرام و عقیده، با موازنه منفی نا سازگاری دارد. دین به قدرت دولتی نیاز ندارد بلکه این قدرت است که به دین برای وسیله کردنش نیاز دارد. نباید گذاشت که دین وسیله قدرت شود که بنا بر تجربه، مایه بزرگ‌ترین فسادها می‌شود.

تا وقتی به عنوان دفاع از عقیده یا تحمیل عقیده، زور بکار نرفته است، تا وقتی سانسور بر قرار نشده است، مسلمان باید از اصل آزادی عقیده دفاع کند. تنها وقتی که زور بکار می‌رود و سانسور در کار می‌آید، جهاد واجب می‌شود و مبارزه در راه عقیده، تا استقرار آزادیها و لغو سانسورها، وظیفه انسان در خور این عنوان می‌گردد.

پریایه موازنه منفی، همه انسانها اجتهاد می‌یابند یعنی موافق اصول اسلام، برای مسائل، متناسب با زمان، در حد استعدادها و توانایی‌ها و علم خویش، راه حل می‌جویند. کسی حق تحمیل حرف و فکر خو در ا به دیگری ندارد. در حل اختلافها، روش بایسته، جذب و وصل است. پذیرفتن اصل اختلاف در وحدت، بمثابه یکی از بنیادهای دموکراسی عصر جدید است. اختلاف نظر حق است اما بر اصل موازنه قوا، مایه تخریب می‌شود و بحرانهایی را به وجود می‌آورد که در دموکراسیهای موجود، به وجود آورده است. براساس موازنه عدمی، به نظر جامع تر راه می‌برد و اختلاف، از این راه، حل می‌شود. بدینسان بر پایه این موازنه بقای در يك وضعیت یا جستجوی وضعیتی که از تخریب خود یا دیگری حاصل شود، ممکن نیست. باید رشد کرد و رشد داد.

و جوهر رشد، آزادی انتخاب است. موازنه عدمی، رها از جبرها است و دموکراسی ای که هدف ماست، دموکراسی بر بنیاد این موازنه، یعنی آن دموکراسی است که زمان به زمان، امکانات انتخاب انسان را بیشتر کند و نه به عکس.

آرمان ما جهانی توحیدی است:

ما خواستار جامعه جهانی توحیدی هستیم: جامعه‌ای که در آن، ملتها در عین حفظ هویت خویش، در مسابقه رشد، دوشادوش پیش بروند. پس جانبدار سیاستی جهانی هستیم که دانش و فنون و سرمایه هارا در رشد عمومی ملتها بکار بگیرد. جامعه‌ای را خواستاریم که رابطه سلطه گر و زیر سلطه جای خود را به رابطه برادری و برابری و همبستگی تعاون بسپارد. نظم سلطه گری و پویایی های آن، جای به پویایی توحید بسپارد.

آنها که زور را اصل می شناسند، گاه در مقام تعصب در « خدا مداری»، از راه باور به ثنویت، میان انسان و خدا، دوئیت قایل می‌شوند و مدعی می‌گردند که انسان مداری، اصالت را به انسان می‌دهد و حال آنکه اسلام، اصالت را به خدا می‌دهد.

این سخن شرك در لباس توحید و انکار اصالت خدا است. چرا که خدا گفت تا انسان خود تغییر نکند، او چیزی را در انسان تغییر نمی‌دهد. پس به تدبیر انسان تقدم بخشید. انسان مداری که ره آورد اندیشه توحید برای انسانیت است، همین تقدم دادن به تدبیر و حق شناختن تدبیر انسان است. بر اساس موازنه عدمی، اصالت انسان، ترجمان اصالت خدا است، زیرا انسان در رابطه با او، خویشتن خویش را می‌یابد. و انکار اصالت انسان، حتی بنام اصالت خدا، انکار اصالت خدا است. بنا بر این تمامی آرائی را که به ناچیز انگاشتن انسان و یا به انواع تبعیضهای نژادی، جنسی و ملیتی و... قائلند، باطل می‌شماریم و برآنیم که تنها، وقتی جامعه جهانی روی به توحید می‌آورد و انسان اصالت گمشده‌اش را باز می‌یابد، جامعه‌ها دیگر تنگنا نمی‌شوند، فراخناهای آزادی و رشد می‌شوند.

برای دستیابی به جامعه توحیدی، در مقیاس ایران و جهان، اندیشه راهنمایی را شامل اصول زیر، در خطوط اصلی پیشنهاد می‌کنیم:

## آزادی

آزادی نبود زور است. پس قبول و عملی کردن حقوق بشر و نیز مبارزه با انواع سانسورها و با تفوق و سلطه يك مرام بر مرامهای دیگر (هژمونی مرامی) را در مسئولیت و عهده هر انسانی می‌دانیم، و کوشش برای آزادی اندیشه و بیان و قلم و اجتماعات و... فراهم آوردن امکانات شرکت فرد فرد انسانها در مسئولیتها، نیز وظیفه تك تك افراد جامعه است. آزادی نه تنها پذیرش حق انتقاد بلکه وظیفه دانستن آن، فراهم آوردن امکان رشد همگانی و خلاصه احترام به حقوق بشر) از دیدگاه ما حقوق بشر مندرج در قرآن که نه تنها در برگیرنده مواد مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر است بلکه موادی را نیز در بر دارد که در آن اعلامیه نیامده‌اند و بدون آنها، مجموعه این حقوق کامل نیست) و در سطح ملی حق حاکمیت ملی است.

تجربه تلخ پیش و بعد از انقلاب، به ما می‌آموزد که تا وقتی بنا بر تقدم آزادی بر استقلال و رشد یا به عکس باشد، نه ایرانی آزادی به دست می‌آورد و نه جامعه رشد می‌کند. سه دلیل بر همراهی و همزادی این اصلها وجود دارند:

1- از لحاظ حاکمیت ملی، آزادی به معنای آن است که در هر کشور، هیچ مقام دینی و یا سیاسی و یا اقتصادی و یا اجتماعی، در حاکمیت شريك ملت نیست. فرد فرد ملت در

حاکمیت سهیم و شریک‌اند. و استقلال بدین معنا است که هیچ مقام و قدرت خارجی در حاکمیت مردم یک کشور شریک نیست. پس تقدم یکی از این دو اصل بر دیگری، نقض حاکمیت ملی و نقض هر دو اصل است. بدین خاطر است که ولایت را از آن جمهور مردم می‌دانیم و آن را تحقق دو اصل استقلال و آزادی می‌شماریم. اما نه این دو اصل بدون رشد تحقق پیدا می‌کنند و نه رشد بدون این دو اصل ممکن می‌شود. پس آنها را مجموعه‌ای از هدفها و به نوبه خود وسیله یکدیگر می‌شماریم.

2- با مقدم شمردن اصلی بر اصل دیگر، آن را از محتوی خالی کرده‌ایم، وقتی استقلال بر آزادی مقدم است، یعنی آزادی را در بر نمی‌گیرد. پس سخنی میان تهی می‌شود. همینطور، وقتی آزادی را بر استقلال مقدم می‌شماریم، آن را میان تهی می‌کنیم .

3- از آنجا که تنها در رابطه با محیط خارجی است که نیروهای محرکه یک جامعه، به زور بدل می‌شود و آزادی هارا از میان می‌برد و رشد ویرانی و مرگ را جانشین رشد سازندگی و حیات می‌کند، پس تقدم دادن به آزادی، به معنای امکان دادن به عامل بیرونی در تحدید این آزادی و از بین بردن آن است.

## استقلال:

غیر از سه دلیل بالا، یکی بودن اصل راهنما، در تعریف دو اصل آزادی و استقلال، قائل شدن به تقدم یکی بر دیگری را بی وجه می‌کند، در حقیقت، استقلال، همان موازنه عدمی، همان عدم زور در رابطه با کشورهای خارج است. استقلال دخالت ندادن عامل بیرونی در سیاست داخلی کشور است. استقلال به معنای آن است که نیروهای محرکه جامعه، در درون کشور، بکار رشد روند. استقلال بیرون رفتن از نظام سلطه گر- زیر سلطه، پایان دادن به مهار چند ملیتیها بر نیروهای محرکه جامعه است. پس اگر جامعه نتواند اختیار این نیروهای محرکه را خود بدست گیرد و نظام اجتماعی امکان فعال شدن این نیروها را ندهد، نه آزادی، نه استقلال و نه رشد وجود دارند. بدین قرار، استقلال، انزوا که نیست، ایجاد سیاستی جهانی برای پایان دادن به سلطه ماورای ملی‌ها و قدرتهای جهانی بر مقدرات بشر نیز هست. پس استقلال، دخالت نکردن و دخالت نپذیرفتن، و همکاری و تعاون کردن است. استقلال بکار نگرفتن عامل خارجی در مبارزات سیاسی نیز هست.

## رشد:

در جهان کنونی و با چنین روابط و نظامی پیچیده، لازمه حفظ آزادیها و استقلال و به عبارت دیگر حاکمیت ملی، رشد جامعه است. و رشد جامعه زمانی معنای کامل خو در می‌یابد که جامعه در مجموع خود و افراد جامعه، بدون تبعیض، از امکان رشد برخوردار باشند. بنا بر توضیحی که در باره استقلال و آزادی داده شد، جریان رشد، جریان بکار افتادن نیروهای محرکه در درون کشور بر خط عدالت است. بدون این جریان آزادی و استقلال واقعیت پیدا

نمی‌کنند و به نوبه خود، بدون این دو اصل، رشد ممکن نمی‌شود. به سخن دیگر، دموکراسی بدون رشد تحقق پیدا نمی‌کند. از آنجائی که این انسان است که رشد می‌کند، دست آوردهای اقتصادی و علمی و فنی و هنری، در يك کلام فرهنگ، حاصل رشد استعدادها و توان خلاقه انسانها است. بنابراین، بنام رشد محروم کردن ملتی از آزادی و استقلال، با رشد در تناقض است و همانطور که تجربه دیکتاتوری وابسته نشان می‌دهد، در این رژیمها، اگر "رشدی" هست، رشد از رشد ماندگی است.

این اصول، بازتاب اصل توحید و اندیشه راهنمای انقلاب هستند. مراقبت در خالی کردن آنها از هر ابهامی و دقیق کردن تعریفها شان، طوری که مجال هیچگونه انحراف ندهند و همواره محك برنامه هایی باشند که به جامعه عرضه می‌شوند، در عهده این مجامع و در مسئولیت فرد اعضای آن و همه کسانی است که به آنها معتقد می‌شوند.